

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@afgazad.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

میر حسین مهدوی

فاشیزم مقدس

تأملی بر سیطره خدایان زمینی یک سؤال اساسی برای همه مسلمانان اینست که پس از عمر ۱۴۰۰ ساله اسلام چرا هنوز حتا یک نمونه از پیشرفت و ترقی در جوامع اسلامی دیده نشده است؟ چرا همه بدبختی ها و شکست ها سهم جهان اسلام شده است. اصلاً چرا هنوز حتا یک نمونه کامل از تولیدات اخلاقی اسلام ارایه نشده است؟ اگر عارف است چیزی از سیاست و جهاد و شکم گرسنه همسایه نمی فهمد. اگر سیاستمدار است حرف دل را با هیچ زبانی درک نمی کند. اگر از مولانا جلالالدین بلخی و امثالهم به عنوان نمونه های ناب تولیدات اخلاقی نامبرده شود باید گفت درست است که مولانا یک عارف تمام عیار و یک عالم برجسته بود اما آیا او را میتوان نماد برجسته تولیدات اخلاقی اسلام نامید؟ علاوه بر این مگر چند تا مولانا و حافظ و سعدی داریم؟ در یک کلام واقعیت اینست که اگر اسلام دین کامل و آخرین دین آسمانی است چرا پیروان آن به تمام رذایل اخلاقی دچار اند و از تمام کافران نسبت به دین خودشان بیگانه تر اند. دروغ، ریا، تجاوز و ... مثل نقل و نبات در زندگی روزمره مسلمانان میرزد و تمام نصایح اخلاقی علماء و روحانیون راه به جایی نبرده است. رایج ترین پاسخ به این پرسش اینست که می گویند:

«اسلام به ذات خود ندارد عیبی - هر عیب که است در مسلمانی ماست»

و مردم با این پاسخ کلیشه ای دلشان را خوش نموده و دین شان را نسبت به اسلام تمام شده تلقی میکنند. اما کسی نپرسیده که این مسلمان که مخاطب دین آخر خداوندی است چرا سر تا پا عیب است. چرا هر کس که بیشتر تظاهر به دینداری میکند بساطش آلوده تر به تمامی خباثت و ناپاکی ها است. کسی جرئت نکرده است بگوید که علمای اخلاق بیشتر از تمام مردم آلوده به تمامی بی اخلاقی ها است. کسی تا کنون نتوانسته بگوید که علمای اعلام که خود را ستون فقرات دین تلقی میکنند فاصله شان از دین بسیار بیشتر از مردم عادی است. واقعیت این است که دین مردم در طول تاریخ قربانی بی دینی جمعی از سردمداران دین شده است. و گر نه اسلامی که شبه جزیره وحشی عربستان را متمدن کرد چگونه قادر نیست در این عصر افغانستان را تکان بدهد و متحول کند؟

مسأله اساسی این است که ما دین مان را از سرچشمه های آلوده میگیریم نه از خود اسلام. اسلام ما را امروز علمای تفسیر میکنند که خودشان هیچ نسبتی به اسلام ندارند. ننتها اسلام که از اصول ساده بشری فرسنگ ها فاصله دارند.

افغانستان با اسلام آقای سیاف به هیچ بهشتی راه پیدا نخواهد کرد. اگر ایشان اسلام را درک میکردند ، حداقل زندگی شخصی خودشان بوئی از اسلام میداشت.

آقای ربانی از کجای کتاب خداوند آیه ویرانی را کشف کرده اند که آنرا با بم و راکت و طیاره بر سر مردم بدبخت و زبون به تعبیر نشسته اند.

آقای حکمتیار به کدام کتاب آسمانی ایمان دارد. اصلاً همین ملا عمر عزیز را ببینید : اسلام او اسلام گرسنگی و مرگ است. اسلام اسیری و بردگی است. اسلامی است که باید با تمام وجود به آن کافر شد ولی باز هم خدا پدر این ملای عزیز را بیامرزد که حداقل کمتر از ملا های مدرن ما از خون مردم برای خود کاخ ها درست کرد.

من نمی دانم که استاد ربانی، استاد سیاف ، آیت الله العظماء محسنی و خیلی از بزرگان دیگر با کدام روئی اعلام میکنند که مفسران دین اند و چهره های برجسته اسلام؛ در حالیکه ضمن آلوده به خون بودن دستان مبارکشان، کاخ ها از عزت و آبروی این سرزمین برای خود ساخته اند.

از نکر از دواج های مکرر حضرات میگذریم اما لطف کنند و بفهمند که بر اثر کدام فعالیت اقتصادی مشروع که خمس و ذکات آن را پرداخته اند و حش را رفته اند، این همه موتر کروزینگ و خدم و حشم را خریده اند. شاید این معجزه حضرات باشد که ما خیر نداریم.

ملا سالاری البته که ریشه های کهنی دارد که نباید از وجوه مادی و معنوی آن صرف نظر کرد. امام شافعی، امام حنبل و ... که بیش از هزار سال پیش پایه های مذاهب سه گانه اهل سنت را ریخته اند در زمان خودشان بی تردید قرائت های روشنی از اسلام را ارائه نمودند اما چگونه است که امروز بعد از هزاران سال هنوز میتواند درک و دریافت آن بزرگان جابگوی نیاز های امروزی ما باشد؟ چگونه یک تفکری که قدامت هزار ساله دارد می تواند پرسش های امروزی ما را حل کند؟

به این مسأله بسته بودن دروازه اجتهاد را در فقه اهل سنت اضافه کنید . همه نیز به این مسأله باور دارند که پیشوایان اهل سنت رابطه مستقیمی با خداوند نداشته و تمامی سخنان آنان ماحصل تفکرات شخصی و بشری انسان های بزرگوار که هزاران سال پیش زیسته اند و حتا بهترین درک و قرائت از اسلام را ارائه کرده اند، می باشد. در مذهب جعفری نیز وضع به همین منوال است. از عصمت و رابطه مستقیم امامان دوازده گانه شعیه با خداوند می گذریم و این بحث کلامی را به مجال و محال دیگری وامیگذاریم. اما دروازه باز اجتهاد تشیع، شیعیان را به کدام بهشت رهنمون شده است؟

مجتهدین شعیه جز ظاهر شریعت، باطن آنرا نتوانسته اند به مردم انتقال دهند و با تأسف هرچه زمان می گذرد ، پایه های اجتهاد سست تر میشود. در حال حاضر بیش از صد نفر در شهر قم اعلام کرده اند که مجتهدین جامع الشرايط اند و رساله عملیه چاپ کرده اند و جالب اینجاست که بخش اعظم رساله های آنان عین هم اند و همگی همانندی های فراوانی با مراجع گذشته دارد. اکنون شیعیان مانده اند و صد حنجره ای که ادعای زعامت جهان تشیع را دارند. سبطره علمای دینی، امری است که جایگاه رفیعی در مباحث عدم انکشاف افغانستان دارد. بنده با تمام عشقی که به اسلام و سرنوشت هموطنان مسلمانم دارم، توجه علمای کرام اسلام را به این پرسش های دشوار جلب میکنم. علت عقب ماندگی جامعه اسلامی چیست؟ چرا شما تمام تفسیر ها و تأویلات تان ریشه در الازهر ، پشاور ، قم و نجف

دارد. این سالیان متمادی که با سرمایه های شرعی مردم (خمس و ذکات و ...) روزگار گذرانده اید چطور حتا يك خط از خودتان برای این مردم نتوانستید، بنویسید. قال الفلان و قال الفلان ورد دایمی زبان های شماست اما تمام آن بزرگواران، با درد و رنج بیگانه بوده اند. آنها در آب و هوای دیگری رشد کرده اند و زیسته اند. شما که متعلق به این آب و خاک هستید؟

چرا باید دیدگاه های درون دینی تان از حد شکایات نماز های پنجگانه بالا تر نرفته است؟ چرا باید روان شناسی را از فروید بیاموزیم و جامعه شناسی را از کانت و هگل در حالیکه طبق ادعای شما دین اسلام به عنوان آخرین دین خداوند سرشار از آموزه های انسانی است. چرا به جای امام حنیفه و امام جعفر صادق ، کانت در دانشگاه های شما نشسته است و تا کی میخواهید به این روند ادامه دهید؟

اما واقعیت اینست که علمای اسلام از دین يك برداشت ابزاری داشته و دارند. جز معیشت خود و خانواده به چیز فراتر از آن نیندیشیده اند. اما تعداد انگشت شماری از علمای شیعه و سنی را باید استثنا قرار داد که آنان نیز غالباً به چوب تکفیر علمای دیگر به حاشیه رانده شده اند. علمای مکرم با استفاده از جایگاه دینی شان همواره از مردم امتیاز گرفته اند و با باج خواهی بزرگ شده و زیسته اند. در حالیکه راهنمایی و هدایت مردم از نظر خود آنان بی اجر و مزد دنیوی است. اما آنان با ترویج قرائت انحصاری از دین نزد مردم عادی و مؤمنین متعصب جایگاه خودشان را بیمه کرده اند.

علمای اسلام به گفته بزرگی، چون با متون مقدس سر و کار دارند احساس میکنند که خودشان نیز مقدس اند و چون مقدس اند از کار و فعالیت اجتماعی معاف بوده، نقد در حريم مقدس آنان راهی ندارد و مردم واجب الاطاعه اند. نقد دین را باید از علمای دینی آغاز کرد . آنان باید بپذیرند که روند درك و دریافت دین يك امر بشری است و در آن امکان خطا و اشتباه بسیار فراوان است. مردم چه گناهی دارند که جرم اشتباهات عالمانه علمای کرم را بکشند. دوی درد جامعه ما و راه عبور از بحران دینی، قبول پلورالیزم دینی است تا هر کسی بتواند مطابق شان خود، دین را فهم کنند و به آن عمل نمایند. از طرف دیگر ایمان يك امر شخصی است و هیچ ربطی به جدول ضرب شکایات علمای اعلام ندارد.

اما واقعیت تلخ اینست که همواره عده ای از علمای اعلام با نام دین بر دل و دیده مردم حکومت کرده اند و با تعجب از تنها چیزی که سخن نگفته اند واقعیت های اسلام بوده است و گر نه از رنج مردم کاخها بنا نمیشد و کوخ ها فراوان نمی گشت.

اگر ابوذر غفاری امروز زنده میبود مطمئناً با استخوان شتر اول به فرق آنانی میزد که با علم اسلام و به نام عالم دین تیشه به ریشه دین زده و آن را ابزاری برای زندگی خود ساخته اند. سلسله جلیلیه علمای اسلام (شیعه و سنی) در طول تاریخ (جز نوادر) از نظر اجتماعی سیاسی به صورت يك طبقه عمل نموده اند. آداب ، نوع پوشش لباس و تبارز اجتماعی تقریباً واحدالشکلی داشته اند. این طبقه همواره از امتیازات خاصی برخوردار بوده اند.

فقط همواره در کنار پادشاهان نشسته و آنها را سایه خدا خوانده و توجیه گر اعمال ننگین آنان بوده اند. (جز تعداد انگشت شماری از علمای مبارز و انقلابی). این طبقه همواره توجیه گر سنت بوده و ضمن دفاع از دین ، سنت را نیز پاسداری کرده اند. حرکت های اصلاح طلبانه دینی نیز همیشه به نام التقاط ، کفرورزی ، کج اندیشی و ... از ناحیه آنان مورد حمله قرار گرفته است.

نکته اساسی این است که طبقه روحانی (جز نوادر) همواره پیوند ناگسستنی با قدرت داشته و در سایه آن رشد کرده اند. این طبقه هیچگاه مبادرت به فعالیت اقتصادی ثمر بخش نکرده بلکه همواره به عنوان يك طبقه مصرف کننده (از

دست رنج مردم (امرار معاش کرده اند. اما آنان خود را قانوناً (و حتا شرعاً) واجد يك پایگاه اجتماعی ممتاز دانسته و از مردم عادی احساس برتری کرده و میکنند. چنین امتیاز طلبی ها و نیز شرکت در قدرت باعث شده است که از کار اصلی شان که همانا ترویج عاشقانه و صادقانه دین است، باز بمانند و همواره از مذهب و دین به عنوان يك ابزار برای تثبیت پایه های موقف اجتماعی - سیاسی بهره بجویند.

یادداشت:

نبنشته ای را که از نظر تان گذشت، آقای "مهدوی" هنگامیکه در کابل الی اواسط سال ۲۰۰۵ صاحب نشریه آفتاب بود، برای نخستین بار به نشر رسید. نشر این نوشته از طرف اجاره داران دین و داعیان اسلام سیاسی در کابل غیر قابل تحمل تشخیص داده شده، در اسرع وقت ممکن نویسنده را به زندان انداخته و خواستار اعدام وی گردیدند. اداره مستعمراتی کرزی زیر فشار افکار آزادیخواهانه و ترقی پسندانۀ مردم سراسر جهان ناگزیر شد، آقای مهدوی را از زندان رها و در عمل ایشان را به خارج از افغانستان تبعید نماید.

اداره پورتال AA-AA